

جمهوری خواهان استبداد پرست

یادداشتی به «جمهوری زور» رضاخانی!! تا دیکتاتوری سیاه

گروه پژوهش بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

نمایش جمهوری خواهی رضاخان یکی از فرازهای جالب تاریخ معاصر ایران است که به دلایل زیادی (که جای آن در این یادداشت نیست) کمتر بدان پرداخته‌اند. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل این بی‌توجهی آن باشد که جریان «جوشنفکری» که به غلط در ایران روشنفکر نامیده می‌شود، مانند هم‌مشریان فرانسوی خود، از بدو ورود به مناسبات اجتماعی و از اساس میانه‌ای با جمهوری و دموکراسی نداشته و ندارند و تنها از ادبیات این پدیده برای سيطرة بر قدرت یا ارتزاق از آن استفاده می‌کنند. هدف این یادداشت، پرداختن اجمالی به پرسشی است که بعد از انقلاب اسلامی در شبکه‌های ضدانقلاب، به منظور ایجاد تردید در اعتقاد راسخ پیروان انقلاب اسلامی به نظام جمهوری در باورهای اسلام خواهانه مطرح می‌شود. این تضاد کاذبی که بعد از انقلاب اسلامی جریان «جوشنفکری» غرب پرست، بین اسلامیت و جمهوریت دامن می‌زند ناشی از همین تردیدافکنی است.

عده‌ای از اول انقلاب اسلامی این پرسش را مطرح می‌کنند:

هم مفهوم دموکراسی و هم شکل نظام جمهوری و هم مبانی و معیارهای





اسلامی چه در زمان رضاخان و چه در زمان انقلاب اسلامی ثابت بود. پس چرا روحانیت به استناد مبانی دینی در دوره رضاخان، با جمهوری که مهم‌ترین قالب برای دموکراسی بود، مخالفت کرد و اجازه نداد ایران در همان دوران از شر نظام سلطنت خلاصی یابد و چرا بار دیگر در انقلاب اسلامی جز نظام جمهوری که یک نظام دموکراتیک است، نظام دیگر را نپذیرفت و اجازه نداد چندین مدل از نظام سیاسی به رأی مردم گذاشته شود؟

بنابراین اسلام‌خواهان از اساس میانه‌ای با جمهوری ندارند و ادعای جمهوریت آنها واقعی به نظر نمی‌رسد...

در پاسخ باید گفت که در طرح این پرسش، مغالطه‌های آشکار و پنهانی وجود دارد که اجمالاً به چند مورد اشاره می‌شود:

اول؛ یکی پنداشتن معنا و مفهوم جمهوری یا دموکراسی در میان متفکران و حتی جوامعی که خود را دموکرات یا جمهوری خواه می‌دانند علمی و تاریخی نیست و تا به امروز، هیچ متفکری ادعا نکرده است که درک یکسانی از این دو مفهوم در تاریخ وجود دارد. به قول دیوید هلد، تاریخ اندیشه دموکراسی بغرنج و تاریخ دموکراسی‌ها گیج‌کننده است... تقریباً همه بدون توجه به دیدگاهی که درباره چپ و راست یا میانه دارند، مدعی دموکرات بودن هستند. انواع رژیم‌های سیاسی از جمله رژیم اروپای غربی، بلوک شرق و امریکای لاتین نظام خود را دموکراسی می‌نامند. به عبارت دیگر اکثریت قابل توجهی از متفکران سیاسی در قبال نظریه و عمل دموکراسی موضعی کاملاً انتقادی داشته‌اند.^۱ و تعهدی یکپارچه به دموکراسی و جمهوری خواهی هیچ‌گاه در تاریخ وجود نداشته است.

امام خمینی در همان سال اول انقلاب اسلامی، بسیار عالمانه به این پرسش پاسخ می‌دهد. خانم اوریانا فالاجی خبرنگار ایتالیایی در مصاحبه دوم مهر ۱۳۵۸، از امام می‌پرسد شما چرا از اول روی یک کلمه خط کشیدید و آن دموکراتیک است که رویش خط کشیدید و فرمودید جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر؟ این کلمه که اینقدر عزیز است برای ما و شما خط زدید.

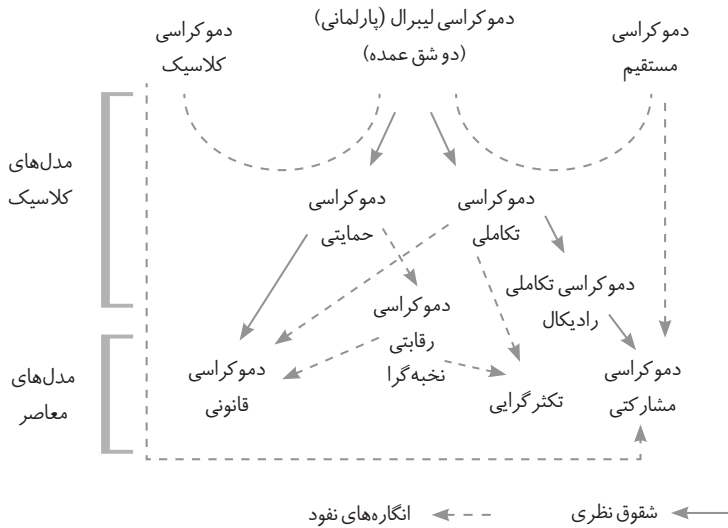
امام در پاسخ همان چیزی را می‌گوید که متفکران غربی مدعی دموکراسی بدان اذعان دارند. می‌فرماید:

این کلمه دموکراسی که پیش شما اینقدر عزیز است یک مفهوم

۱. دیوید هلد، مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران، روشنگران، ۱۳۶۹، ص ۱۳.

مُبتنی ندارد. ارسطو یک جور معنی کرده. شوروی یک جور معنی کرده. سرمایه‌دارها یک جور معنی کرده و ما در قانون اساسی مان نمی‌توانیم یک لفظ مبهمی که هر کس برای خودش یک معنی کرده است، آن را بگذاریم.^۱ دیوید هلد در نمودار زیر انواع مهم‌ترین مدل دموکراسی‌ها را ترسیم کرده است که در اینجا صرفاً جهت اطلاع خوانندگان آورده می‌شود تا تفاوت‌های شکلی و بنیادین دموکراسی‌ها تا حدودی مشخص شود.^۲

مدل‌های دموکراسی



کنت نیوتون و جان ون دث، استادان علوم سیاسی انگلیس و آلمان در کتاب مبانی سیاست تطبیقی دموکراسی‌های دنیای نوین نیز، دموکراسی را یک مفهوم متغیر و نه یک پدیده ثابت می‌دانند و معتقدند که در طول زمان تغییر و تحول یافته‌اند.^۳ از نظر آنها هر ساختار دموکراتیک ویژگی‌های خاص خودش را دارد و به روش‌های متفاوت آنها را ترکیب می‌کند.^۴ به نظر این دو محقق، بسیاری از دموکراسی‌ها تنها با سه روش عمومی، سه شاخه حکومت را ایجاد می‌کنند و آنها به شکل نسبتاً مرتب در سه نظام ریاستی، پارلمانی و

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۹۵.

۲. خوانندگان برای درک هر کدام از این دموکراسی‌ها رک: دیوید هلد، همان، ص ۲۰.

۳. کنت نیوتون و جان ون دث، مبانی سیاست تطبیقی، دموکراسی‌های دنیای نوین، ترجمه خلیل‌الله سردارنیا، دانشگاه شیراز، ۱۳۹۰، ص ۳۴.

۴. همان، ص ۷۷.





نیمه ریاستی جای می گیرند.^۱

با این تفصیل، وقتی پایه گذاران حکومت‌های دموکراتیک اذعان دارند که درک مشترکی از این مفاهیم در غرب وجود ندارد چگونه می‌توان ادعا کرد که این مفهوم از زمان رضاخان تا برافتادن رژیم پهلوی، معنای همسانی داشته‌اند؟ هدف این یادداشت تبیین مدل‌های دموکراسی و نظام‌های سیاسی برآمده از این مدل‌ها نیست بلکه ابطال این تصور غلط است که دموکراسی‌ها و نظام‌های برآمده از آنها که نظام جمهوری یکی از آنهاست، در تاریخ معنای یکسانی نداشته و ندارد و امام خمینی به درستی چنین مفهوم مبهم و تعریف نشده‌ای را به عنوان پسوند برای نظام جمهوری اسلامی ایران نپذیرفت و آنچه در دهان رضاخان به نام جمهوری گذاشتند فاقد این مقدمات معرفتی و تاریخی در ایران بود و صد البته خود رضاخان بلکه حتی منورالفرکان حامی رضاخان هم نمی‌دانستند که از چه چیزی حرف می‌زنند. بسیاری از منورالفرکان ایرانی که به آشنایی از غرب و دل‌سپردگی به نظام‌های غربی به ملت ایران فخر می‌فروختند، درک حتی اجمالی هم از جمهوری نداشتند و گرفتار این توهم بودند که می‌توان به قامت بدقواره این حکومت‌های کودتایی و خشن و مستبد مثل آتاتورک در ترکیه و رضاخان در ایران، لباس فاخر جمهوری پوشاند. تصویرسازی کاذب این جریانات در پوشش منورالفکری نه برای امری انسانی، تاریخی و ملی بلکه برای ربودن قلوب مردم به نفع دیکتاتورهای حقیر، مزدور، بیگانه پرست و خشن در تاریخ زرادخانه عظیم حماقت‌های تاریخی منورالفکری در ایران و جهان ثبت شده و عجیب است. چنین تصویرسازی‌ای را نه یک طبقه به اصطلاح عامی و بی‌سواد بلکه جمعیتی که همیشه در تاریخ معاصر ایران لاف و گراف‌های همشینی با فرنگیان را برای جبران حقارت‌های خود در مقابل دیکتاتورها به رخ ملت ایران می‌کشد، انجام داده و می‌دهد. آنچه مایه شگفتی است اشتیاق منورالفکری به دفاع تمام‌قد از سیاست تقدیس «دیکتاتور سیاه» و تبدیل آن به «دیکتاتور غمخوار» یا «دیکتاتور منور» و منجی نشان دادن وی در تاریخ است.

بر همین اساس بود که به نوشته ملک‌الشعراى بهار، میرزاده عشقی که خودش از ابتدا در کنار رضاخان بود ولی بعد متوجه اصل ماجرا شد، در یک مقاله نوشت: «جمهوری عجیبی است که دهاتیان «قروه» هوادار آن‌اند، اما عشقی با یک من فکل و کراوات با آن مخالف است!» آری؛ می‌دانست که «جمهوری»، بازی‌ای بیش نیست.^۲

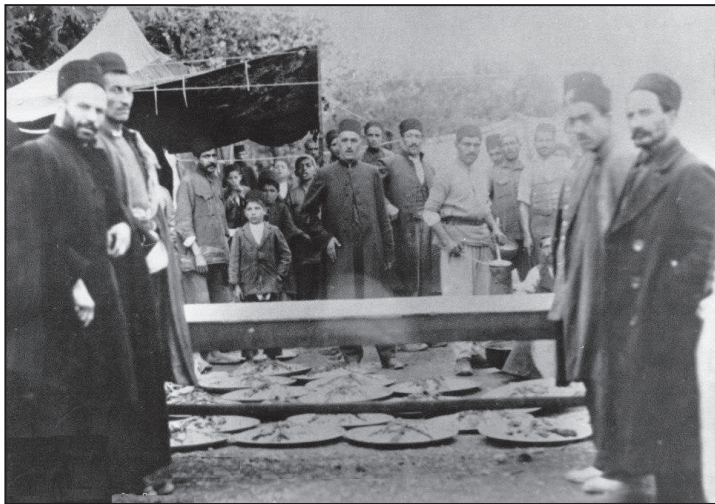
پس این القائات که درک مفهومی و تاریخی جمهوری یا دموکراسی در دوره رضاخان و

۱. همان.

۲. ملک‌الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۰۵-۱۰۴.

انقلاب اسلامی یکسان بوده، فاقد وجهت عقلی و تاریخی است. نه «جمهوری رضاخان»، جمهوری بود و نه «جمهوری اسلامی» سنخیتی با آن جمهوری دارد.

دوم؛ مغالطه دومی که در این پرسش وجود دارد این است که گویا تنها روحانیت با جمهوری رضاخانی مخالفت کرد در حالی که معروف‌ترین منورالفکران آن دوره در صف اول مخالفان جمهوری قرار داشتند و حتی بعضی‌ها علیه آن مقالاتی نوشته و اشعاری سروده‌اند. ملک‌الشعراى بهار، میرزاده عشقی، سید اسدالله رسا، کوهی کرمانی، سید حسن تقی‌زاده، محمد مصدق، علی‌اکبر داور، تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز و تعداد دیگری از سیاستمداران، نویسندگان، شعرا و روزنامه‌نگاران این دوره (اعم از مخالفان و موافقان با رضاخان) با جمهوری شدن ایران مخالف بودند و افرادی مثل بهار، عشقی و رسا علیه جمهوری نوشته‌هایی دارند که در انتها خواهد آمد. حتی میرزاده عشقی به خاطر نوشتن مقالات و سرودن اشعار آتشین علیه جمهوری رضاخانی جان خود را از دست داد و توسط گماشتگان رضاخان ترور شد و به قتل رسید.



بلوی جمهوری برای اجتماع کنندگان مدرسه نظام

میرزا یحیی دولت‌آبادی که خودش از عوامل اصلی حمایت از دیکتاتوری رضاخان است، در خصوص علت جمهوری خواه شدن سلطنت طلب‌ها می‌نویسد:

پس از آن که رضاخان از استحکام مقام خویش اطمینان حاصل می‌نماید با کمال شتاب قوای فکری و عملی خود را به کار می‌اندازد که به سلطنت



قجر پایان داده تاج کیانی را خود بر سر بگیرد و هیچ محذور داخلی و خارجی در پیش پای او نیست مگر محذور قانون اساسی که تنها تکیه‌گاه خانواده محمدعلیشاه است و سلطنت را در این خانواده تثبیت کرده. کارگزاران رضاخان روز و شب به نقشه‌کشی پرداختند که به چه وسیله بتوانند این خار را از پیش پای او بردارند. نخست به خیال می‌افتند وادارند احمدشاه خود استعفا بدهد و با اینکه ملتفت هستند بر فرض محال او را راضی کردند او به نفع برادرش یا دیگری از خانواده خود استعفا می‌دهد و خار بر طرف نمی‌شود در این راه اقدامات می‌کنند و حتی یکی از رجال دولت را به فرنگ می‌فرستند تا شاه را تطمیع کند و از او استعفا بگیرد و آن شخص از شاه بدزبانی شنیده باز می‌گردد و بالجمله از این نقشه منصرف شده به نقشه دیگر می‌پردازند و آن نقشه‌ایست که ناپلئون بناپارت در فرانسه کشید و از راه ریاست جمهور موقتی دست خود را به اریکه سلطنت فرانسه رسانید. نقشه‌کشان تصور می‌کنند چون عنوان جمهوری به میان آمد قانون اساسی که روی اساس مشروطیت ساخته شده، لغو می‌شود؛ احمدشاه و خانواده او با پادشاهی که دارند از میان می‌روند، سردار سپه با اسبابی که در سرتاسر مملکت در دست دارد از نظام و نظمیه و غیره به ریاست جمهور انتخاب می‌گردد و چون مانع قانونی بر طرف شد با یک بهانه‌جویی که مملکت هنوز استعداد جمهوریت ندارد ریاست جمهور به سلطنت مبدل می‌گردد. انگلیسیان تهران هم بدون ملاحظه این نقشه را تصویب می‌کنند. یکی آن که با این نقشه سلطنت احمدشاه به خودی خود منحل می‌شود بی آن که کشمکش راد بر داشته باشد. دوم آن که به این ترتیب از زحمت آینده قانون اساسی ما که نمونه‌اش را در گذشته دیده‌اند و نظر مرحمتی به آن ندارند در کارهای سیاسی و اقتصادی که با این مملکت خواهند داشت آسوده می‌شوند و در قانون اساسی که بعد نوشته شود انگشت خواهند رسانید که اختیارات وسیع کنونی به ملت داده نشود و در مقابل منافع فرض شده آنها سدی نبوده باشد. به علاوه که تصور می‌کنند این عنوان جمهوری بی‌اساس اغفالی خواهد بود برای روس بلشویک در صورتی که روس‌ها از این موضوع غافل نیستند، چنان که به زودی می‌خوانید. به هر حال ززمه جمهوری‌طلبی یک مرتبه به گوش‌ها می‌رسد و سردار سپه عاشق مقام سلطنت و فعال مایشائی، جمهوری‌خواه

می گردد و مستبدین شاه پرست بیش از ملیون جمهوری خواه حقیقی، سنگ جمهوری طلبی را به سینه می زنند و علنی دیده می شود از سفارت انگلیس (که هر چه هست امپراتوری است) تبلیغات جمهوری تراوش می کند و از سفارت روس بلشویک (که غیر از جمهوریت چیزی نیست) هر چه شنیده می شود بر ضد این جمهوریت است و فاش به همه کس می گویند این مقدمه سلطنت استبدادی و لغو کردن قانون اساسی است. به هر صورت عنوان جمهوریت در مجلس شورای ملی و در خارج انقلاب شدید در اذهان و افکار تولید می نماید و عموم ملت خواهان حقیقی و حتی جمهوری خواهان آنها از این عنوان اظهار تنفر شدید می نمایند. محافظه کاران و متعصبین در مذهب هم که هر یک به جهتی با این عنوان مخالفت دارند نیز با آنها هم صدا شده، سنگر بزرگی در مقابل پیشرفت این نقشه سردار سپه و کارکنان او بسته می شود.^۱

سوم؛ مغالطه سومی که در این پرسش وجود دارد شبیه سازی مفهوم جمهوری رضاخانی با جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی از اساس بر انتخابات و رأی مردم تکیه دارد. هم شکل نظام سیاسی، هم قانون اساسی این نظام و هم رئیس جمهور با رأی مردم انتخاب می شوند. شکل نظام سیاسی، در انقلاب اسلامی با تکیه بر آراء مردم تعیین شد و آراء بیش از ۹۸ درصد که در تاریخ جمهوری های سابقه است پشت نظام جمهوری اسلامی قرار دارد. در حالی که در هیچ یک از نظام های دموکراسی مستقیماً شکل نظام سیاسی را به آراء مردم نگذاشتند. ویژگی های برجسته دیگری در ساختار سیاسی و حقوق اساسی نظام جمهوری اسلامی وجود دارد که بررسی آن در ظرفیت این یادداشت نیست.

کسانی که نمایش جمهوری را برای رضاخان به راه انداختند اصلاً بحثی از انتخاب مردم و انتخابات و امثال این مکانیزم ها که جز و الزامات نظام جمهوری است، نداشتند. جمهوری رضاخانی از پیش، بدون دخالت مردم هم شکل نظام و هم رئیس جمهور مادام العمر آن را مشخص کرده بود. علی دشتی که تا آخر عمر نکبت بار خود در خدمت دیکتاتوری رژیم پهلوی و حامیان خارجی آن قرار داشت، در مورد جمهوری رضاخانی و کسانی که طرفدار این جمهوری بودند، اظهارات جالبی دارد.

او در کتاب پنجاه و پنج می نویسد:

درست روشن نیست که قبل از کودتا رضاشاه چگونه فکر می کرد و چه نظری به دستگاه سلطنت داشت... اما گویی طبعش چندان با رژیم جمهوریت

۱. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، تهران، فردوسی/ عطار، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۳۴۶-۳۴۵.





سازگار نبود. من جوان بودم. تاریخ جمهوری روم و تاریخ انقلاب فرانسه قوه تخیل مرا برافروخته بود. علاوه بر آن فرو ریختن امپراتوری آلمان، اتریش، روسیه و عثمانی یکپارچه مرا طرفدار رژیم جمهوری کرده بود و خیال می کردم اگر نغمه جمهوری بلند شود تمام آزادی خواهان به زیر پرچم سردار سپه جمع می شوند و حکومت شوروی نیز از آن پشتیبانی خواهد کرد. این شور تخیلات جوانی در من قوت گرفت و مکرر عقاید خود را با سردار سپه که نخست وزیر شده است در میان نهادم و خوب به خاطر دارم... که دچار این نگرانی شده بود که «اگر جمهوری برپا شود چه کسی تضمین خواهد کرد که من بر رأس کارها بمانم» و ما معتقد بودیم که «این امر در قانون اساسی جدیدی که برای رژیم جمهوری نوشته می شود تأمین گردیده و ایشان مادام العمر در مقام ریاست جمهوری باقی می ماند... اعتراف می کنم، فکر، خام و نسنجیده بود ولی من پیوسته از تصدی مقام نخست وزیری سردار سپه در نگرانی و هراس بودم و معتقد بودم او یا باید همان وزیر جنگ باقی بماند و دولت را در مشت داشته باشد یا بالاتر از رئیس دولت باشد که دولت ها را طبق نظر و ایده خویش به کار گمارد و عجیب تر این که خیال می کردم در قرن بیستم تغییر سلطنت چندان مناسب نیست و از سنن چند هزار ساله که مردم به اصل شاهی عادت کرده اند غفلت داشتیم...

از این بدتر، طرز اقدام و موقع نشناسی و پیروی صرف از احساسات بود. سردار سپه تازه رئیس الوزراء شده بود و احمدشاه با شرایط نامناسب و بچه گانه با نخست وزیری سردار سپه موافقت کرده بود که بی درنگ وسایل سفر فرنگ وی را فراهم کنند. چانه زدن احمدشاه در سپردن زمام امور به مردی که در مدت سه سال و اندی لیاقت خود را نشان داده است سخت سردار سپه را ناراحت کرده و آن مختصر امیدی را که در وی مانده بود خاموش کرد و شاید به واسطه همین امر به تقاضای چند نفر معتمدان خود روی خوش نشان داد و موافقت کرد که سلطنت قاجار را بر هم زده جمهوری برپا شود ولی در این کار تمام آن کسانی که مؤسس این فکر بودند و از جمله خود من خام و بی نقشه بودیم و کودکانه به کار دست زدیم... ما از فرط خامی خیال می کردیم کفایت ندای جمهوری طنین افکند و سردار سپه مقتدر از آن حمایت کند. آزادخواهان همه بدین سوی

می‌گیرند. مردم که از دوران سلطنت قاجار دلخوشی ندارند با ما هم آواز می‌شوند. ولی در مقام عمل همه حساب‌ها غلط درآمد. حتی آزادیخواهان تندرو از ما روی گرداندند...^۱

این اظهارات نشان می‌دهد که اغلب «جوش‌نفکران» این دوران که مغز آنها در حصار پولادینی از عصبیت و تقلید از فرنگ اسیر بود، نه نظام جمهوری می‌شناختند، نه شأنی برای ملت فائل بودند و نه می‌توانستند فکر فرسوده خود را از سیطره استبداد نظام سلطانی رها سازند. آنها با تقلید از منورالفکران فرانسه و انگلیس به دنبال پادشاهی می‌گشتند که با قدرت استبداد، زمام امور کشور را به دست گرفته و به زعم خود ایران را به دروازه تمدن بزرگ هدایت کند!!

ملک‌الشعراى بهار که خودش در این دوران گرفتار قبض و بسط پیدا کردن «دیکتاتور غمخوار» یا «مستبد منور» است، می‌نویسد:

آیا با دیکتاتوری چنان که تشریفاتى در اطراف این امر از دیرباز در کار است می‌توان این مفسد را رفع نمود و یک «دیکتاتور غمخوار» برای این مردم از چوب تراشید؟ این فکر زودتر از همه برای نویسنده آمد... ما گفتیم که چاره جز مرکز ثقل نیست. یا مجلس یا دیکتاتور. ولی دیده شد که نه مجلس و نه دیکتاتور قادر به صیانت نوامیس ملی و اجتماعی نیست. زیرا دیکتاتور (قلچماق) در عصر حاضر قادر بر دوام و بقا نیست، تا چه رسد به انجام خدمت و اصلاح خرابی‌ها و مجلس هم به واسطه عدم پیروی از یک پرنسیب متین و اخلاق ساده و حقیقی امتحان داده و می‌دهد که دردی به دوا نمی‌رساند.^۲

این حال و روز منورالفکرانی است که در همه جا سرنوشت مردم را در دست دارند اما به جای اندیشیدن به حال و روز فلاکت‌بار ملتی که می‌رفت در چنگال گرگ درنده‌ای به نام رضاخان، آزادی و استقلال و حیات فردی و اجتماعی خود را از دست دهد، در فکر شیوه به‌کارگیری مدل استفاده از نظریه دیکتاتوری منور که زاده ذهن استبدادپرست منورالفکران انقلاب فرانسه بود، در بدترین شرایط تاریخ ایران، تمام آزادی‌نیم‌بند مشروطه و مجلس متشنت تازه تشکیل شده را تحویل رضاخان و اربابان او دادند.

آلبر ماله یکی از مورخان معروف انقلاب فرانسه حال و روز این منورالفکران را به درستی

۱. علی دشتی، پنجاه و پنج، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، ص ۱۳۰-۱۲۶.

۲. محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب...، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۲۵۱-۲۵۰.



تشریح می کند. او می نویسد:

در اروپا، فلاسفه و مؤلفین دایره المعارف و علمای اقتصاد با این که دشمن بزرگ و خصم صریح حکومت استبدادی بودند هیچ یک با بودن پادشاه در مملکت مخالفتی نداشتند و علمدار دموکراسی به شمار نمی آمدند. آنها در این باب با ولتر هم رأی بودند که ملت به واسطه جهلش قابل اداره کردن خود نیست و بهتر آن است که همیشه در این جهل باقی باشد زیرا که بنا بر قول ولتر: «در مملکت وجود جهال واجب و لازم است.» مونتسکیو طرز حکومت انتخابی انگلستان را بالاترین اقسام حکومت‌ها می‌شناخت و ولتر هم به این نوع حکومت تمایل داشت لکن روسو ابداً آن حکومت را نمی‌پسندید و ملت انگلیس را در قبول این شیوه گول خورده و احمق می‌شمرد و حکومت انتخابی را یکی از شقوق و فروع ملوک الطوائف دانسته و مبتنی بر ظلم و بی‌خردی محسوب می‌کرد. اما جمهوری و فرمانروایی ملت را برای ممالک صغیره مناسب می‌دانست که به شکل بلاد عهد قدیم خود را اداره کنند. در حقیقت شعار علما و فلاسفه را می‌توان این عبارت قرار داد: همه چیز برای ملت و هیچ چیز به توسط ملت، یعنی وظیفه هر شخصی آن است که جمیع خیرات و ترقیات را برای ملت خود بخواهد لکن نباید خود ملت را وسیله کسب این خیرات بکند و آن را در امر دخالت بدهد زیرا که جهل ملت موجب ندامت خواهد شد. مرام آنان سلطنت پادشاه عادل بود، شاهی که... قدرت مطلقه سلطنت را با نیروی عقل و فرط خرد قرین سازد، به عبارت اخری همه طالب «فرمانروای منورالفکر» بودند زیرا از نظر منورالفکران فرانسه، متقاعد کردن و به راه آوردن یک شخص آسان‌تر از یک ملت است و حصول نتایج و آمال به وسیله قدرت سلاطین زودتر میسر می‌شود تا به انتظار ترقی عقلانی مردم مانند ما به الاشتراک این سلاطین مستبد در تمام ممالک اروپا چند چیز بود یکی افزودن قدرت پادشاه، تکثیر ثروت و کاستن قدرت و نفوذ روحانیون...^۱

این تمام آن خوابی بود که شبکه فراماسونری جهانی برای ملت ایران دیده بود و قرار بود از طریق کودتا به دست جوشنفرانی که از دوره سلطنت ناصرالدین شاه به دنبال یک دیکتاتور وابسته برای اجرای خیال‌های شوم خود برای ملت ایران می‌گشتند، اجرا شود.

۱. آلبر ماله، تاریخ قرن هیجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب / علم، ۱۳۶۷، ص ۳۱۱؛ این کتاب جلد پنجم از مجموعه هفت جلدی تاریخ قرون جدید است.



جمهوری خواهان سلطنت طلب، به قول تقی زاده آلت فعل این خوابی بودند که برای ملت ایران دیده شد. و چقدر هوشمندانه ملک الشعراى بهار این جمهوری را در اشعار خود توصیف می کند:

جمهوری سردار سپه مایه ننگ است
از کار قشون حال خوش از ما چه توقع
بی علمی و آوازه جمهوری ایران
اموال تو برده است به یغما و تو خوابی
آزادی و مشروطیت افتاده به زحمت
در پرده جمهوری کوبد در شاهی
تا تعزیه گردان بود آن هوچی بی دین
افسانه جمهوری ما ملت کودک
در کیسه ناهید بود لعل و زر و سیم

این صحبت اصلاح وطن نیست که جنگست
کاین فرقه برین گله شبان نیست پلنگست
این حرف درین مملکت امروز جفنگست
آن کس که پی حفظ تو دستش به تفنگست
این گوهر پر شعشعه در کام نهنگست
ما بی خبر و دشمن طماع زرنگ است
این قافله تا حشر در این بادیه لنگست
عیناً مثل ملعبه شهر فرنگ است
زین رو کلماتش همگی رنگ به رنگ است^۱

علاوه بر این شعر، مثنوی دیگری در تاریخ وجود دارد به نام «جمهوری نامه» که این مثنوی به طرز جالبی در قالب طنز، ماهیت اصلی جمهوری خواهی رضاخان و وابستگان وی را نشان می دهد. اغلب مورخین تاریخ معاصر این مثنوی را یا منسوب به میرزاده عشقی یا منسوب به ملک الشعراى بهار می دانند. در حالی که همان طور که حسین مکی در تاریخ بیست ساله ایران نوشته است این اشعار در مجمعی از نویسندگان و شعراى طرفدار اقلیت مجلس مانند میرزاده عشقی، رحیم زاده صفوی، اسدالله رسا، کوهی کرمانی، ملک الشعراى بهار و... سروده شده است^۲ و هر کسی بیتی یا مصرعی را سروده است و احتمالاً عشقی یا بهار این سروده را حک و اصلاح کرده اند. در اسناد سید اسدالله رسا متن دست نوشته کامل این مثنوی تحت عنوان «تاریخچه جمهوری» وجود دارد. این متن با متن جمهوری نامه که در بعضی از متون تاریخی آمده است، تفاوت هایی دارد. دست نوشته رسا فقط یک بار در کتاب چند قطره خون برای آزادی منتشر شده است.^۳ این مثنوی پرده از اهداف، نقشه ها و افرادی که در پشت داستان جمهوری رضاخانی نقش آفرینی می کنند، برمی دارد. در پایان این یادداشت نسخه دست نوشته این مثنوی آمده است.

۱. ملک الشعراء بهار، دیوان اشعار، به اهتمام چهر زاد بهار، تهران، توس، ۱۳۸۰، ص ۳۷۵.

۲. حسین مکی، تاریخ بیست ساله، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲، ص ۶۶۸-۵۶۲.

۳. مظفر نامدار، چند قطره خون برای آزادی، خاطرات، اسناد و اشعار سید اسدالله رسا، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۹۱، ص ۱۵۶-۱۴۴.



تحصن عده‌ای برای جمهوری خواهی جلوی مجلس شورای ملی

تاریخچه جمهوری

دریغ از راه دور و رنج بسیار
 که در این مملکت قحط الرجاست
 بر این مخلوق، آزادی وبالاست
 که گردد شرح بدبختی پدیدار

چه ذلت‌ها کشید این ملت زار
 ترقی اندرین کشور محال است
 خرابی از جنوبست و شمالست
 نشاید پرده بگرفتن ز اسرار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

بمانند رضاخان جوان‌مرد
 به خود گویند باید ضایعش کرد
 خودت این تاج را بر فرق بگذار

چو پیدا گشت در این ملک یک فرد
 گرفته دور او یک مشیت ولگرد
 بدو گویند تاج شاه بردار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

مبارک باد این جمهوری زور
 چنین جمهوری بر ضد جمهور
 نباشد هیچ در قوطی عطار

حقیقت بارک‌الله چشم بد دور
 از این پس گوش‌ها کر چشم‌ها کور
 ندارد یاد هیچ اعصار و ادوار

دریغ از راه دور و رنج بسیار



چو جمهوری شود آقای دشتی
تدین آن سفیه کهنه مشتی
کند کور و کچل‌ها را خبردار

علمدارش شود شیطان رشتی
نشیند عصرها در توی هشتی
ز حلاج و ز رواس و ز سمسار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

صبا آن کهنه رند بدقیافه
زند صد لاف در زیر ملافه
ولیکن بی‌خبر از صحن بازار

نماید ... جمهوری کلافه
که جمهوری شود دارالخلافه
ز علاف و ز بقال و ز نجار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

ز عدل‌الملک بشنویک حکایت
میانجی گشت بین ... و ...
شود گاهی سلیمان را مدد کار

که آن بالابلند بی‌کفایت
کند گاهی تدین را هدایت
که سازد این دو را با یکدیگر یار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

تدین کهنه‌الدنگ قلندر
عجب جنسی است این الله‌اکبر
زمانی پاچه گیرد چون سگ‌ها

نموده نوحه جمهوری از بر
گهی عرعر نماید چون خر نر
ولی غافل ز گردن بند و افسار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

در ایران رهنما گشته روانه
برای کارهای محرمانه
که جمهوری شود این ملک ادبار

گرفته پول‌های بی‌نشانه
زده در لندن و پاریس چانه
نه من گویم خودش کرده است اقرار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

تقلاها نماید اندرین بین
کند فریادها با شیون و شین
ادا بایست کرد این دین ناچار

جلنبرزاده شیخ‌العراقین
که جمهوری بود بر گردنم دین
بباید جست از دست طلبکار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

ضیاء‌الواعظین لوس و ...

کند از بهر جمهوری هیاهو





چه جمهوری عجب دارم من از او
که می خواهد نشیند جای قاجار
مگر او غافل است از قصد یارو
همان طوری که کرد آن مرد افشار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

دبیر اعظم آن رند سیاسی
زند تیپا به قانون اساسی
ز کمپانی نماید حق شناسی
به افسون های نرم دیپلماسی
که سردار سپه گوید به اصرار
که جمهوری نباشد کار دشوار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

نمایش می دهد این هفته عارف
شود معلوم با جزئی مصارف
به همراهی اعضای معارف
که جمهوری ندارد یک مخالف
مدلل می شود با ضرب و با تار
که مشروطه ندارد یک طرفدار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

نمودم من جراید را اداره
قیامت می شود با یک اشاره
شفق، کوشش، وطن، گلشن، ستاره
دگر معنی ندارد استخاره
همین فردا شود غوغا پدیدار
متینگ و کنفرانس و نطق اشعار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

به عالم پیش رفته بالاصاله
به زور شعر و نطق و سرمقاله
تمام کارها با قاله قاله
بباید کرد جمهوری اماله
بر این مخلوق بی عقل و لنگار
بدون وحشت از اعیان و تجار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

چو مستوفی است شخص لاابالی
وثوق الدوله جایش هست خالی
مشیر الدوله مرعوب و خیالی
بود فیروز هم در فارس والی
قوام السلطنه مطرود سر کار
به غیر از ذات اشرف لیس فی الدار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

بود حاجی معین محتاط و معقول
علی صراف هم مستغرق پول
امین الضرب در عدلیه مشغول
فقیه التاجرین هم می خورد گول

اهمیت ندارد صنف بازار زخراز و بزاز و بنکدار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

تدین گفته مجلس هست با من
شود این کار پیش از عید روشن
نه قانون می شود مانع نه افکار
نماید اکثریت را معین
به جمهوری بگیرم رأی قطعاً
به زور مشت فیصل می دهم کار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

به تحریک قشون اندر ولایات
ز جمهوری اشارات و کنایات
مسلسل می رسد با سیم و چاپار
مهیا تلگرافات و شکایات
ز ظلم شاه و دربارش روایات
ز بلدان و ز اقطار و ز اعصار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

ز تبریز و ز قزوین و ز زنجان
بروجرد و عراق و یزد و کرمان
ز کاشان و قم و لار
ز کردستان و کرمانشاه و گیلان
ز شیراز و صفاهان و خراسان
تقاضاها رسد خروار خروار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

ز ملاحا جویی وحشت نداریم
حذر از جنبش ملت نداریم
سلام عید را بایست این بار
قشون با ماست ما وحشت نداریم
شب عید است ما فرصت نداریم
بگیرد حضرت اشرف نه دربار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

به تهران نیست یک تن انقلابی
که از وحشت نگردند آفتابی
بیاویز میشان بر چوبه دار
به جز مشروطه خواهان حسابی
اگر کردند قدری بدلعابی
به نام ارتجاعیون و اشرار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

موافق گشته لندن این سخن را
برد گر شومیاتسکی سوءظن را
همان مهتر نسیم رند عیار
که فوری خواست سرپرسی لرن را
فرستیم پیش شان استاد فن را
کریم رشتی آن شیاد طرار





دریغ از راه دور و رنج بسیار

باید کرد دیگر هیچ مس مس	بباید رفت فوری توی مجلس
اگر حرفی شنیدیم از مدرس	جوابش گفت باید رطب و یابس
اگر مقصود خود را کرد تکرار	بپیچیمش به دور حلق دستار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

به طوری این سخن‌ها کار گر شد	که سردار سپه عقلش ز سر شد
به جمهوری علاقه مند تر شد	بنای انتشار سیم و زر شد
به مبعوثان و مطبوعات و احرار	ز آقای صبا تا شیخ معمار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

نمایان شد تجمع‌های فردی	علم در دست گرم دوره گردی
علم‌ها سرخ و زرد و لاجوردی	عیان سرخی و پنهان رنگ زردی
به جمهوریت ایران هوادار	ولو گشته میان کوچه بازار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

از این مقصود مالخولیایی	به مجلس اکثریت شد هوایی
تدین کرد خیلی بی حیایی	به یک دم بین افرادش جدایی
فتاد از یک هجوم نابهنجار	از آن سیلی که خورد آن مرددین‌دار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

ز جمهوری به ما یک گام ره بود	خدا داد که این سیلی گنه بود
که این سیلی زدن خدمت به شه بود	تدین خصم سردار سپه بود
رفاقت بد بود با عقرب و مار	خطر دارد چو نادان اوفتد یار

دریغ ز راه دور و رنج بسیار

از این سیلی ولایت پُر صدا شد	دکاکین بسته و غوغا به پا شد
به روز شنبه مجلس کربلا شد	به دولت روی اهل شهر واشد
که آمد در میان خلق سردار	برای ضرب و شتم و زجر و کشتار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

قشونی خلق را با نیزه راندند
رضاخان را به جای خود نشانند
نشاید کرد با افکار پیکار
ولی مردم به جای خویش ماندند
به جای گل بر او آجر پراندند
بباید خواست از مخلوق زنهار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

به پا شد در جماعت شور و شرها
رضاخان در قبال این هنرها
که این کارت چه بود ای مرد غدار
شکست از خلق مسکین دست و سرها
شنید از ناظم مجلس تشرها
چرا کردی به مجلس این چنین کار؟

دریغ از راه دور و رنج بسیار

بسی پیر و جوان سرنیزه خوردند
چهل تن اندرین هنگامه مُردند
دو صد تن تاکنون هستند بیمار
گروهی را سوی نظمیه بردند
برای حفظ قانون جان سپردند
به ضرب تهِ تفنگ و زیر آوار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

رضاخان شد از این حرکت پشیمان
از آنجا شد به سوی قم شتابان
که باشد بعد از این بر خلق غمخوار
به سعد آباد رفت از شهر تهران
حجج بستند با او عهد و پیمان
ز جمهوری نگوید هیچ گفتار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

ز قم برگشت و عاقل شد ولی حیف
به مجلس کرد توهین از سر کیف
که ملت نیست با ایشان وفادار
که کردش باز اغوا ناصر سیف
ولیکن بی خبر بود از کم و کیف
به جز شش هفت تن بیکار و بیعار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

از او بالمره مجلس بدگمان شد
به سوی رودهن آخر چمان شد
کشیده شد میان مملکت چار
عقاید جملگی از او رمان شد
همان چیزی که می دیدیم آن شد
که از میدان به در رفته است سردار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

به مجلس قاصدی از راه آمد
که اکنون تلگراف از شاه آمد



رضاخان عزل بی‌اکراه آمد
که قانون اساسی چون شده خوار

شه از مجلس عقیدت خواه آمد
دگر کس ملک را باید پرستار

دریغ از راه دور ورنج بسیار

به تعلیمات مرکز در کنایات
که سرباز لرستان و مضافات
قشون غرب گردد زود سیار

رسید از احمد آقا تلگرافات
نماید از رضاخان دفع آفات
سوی مرکز پی تنبیه احرار

دریغ از راه دور ورنج بسیار

و کیلان این تشرها چون شنیدند
به تنبان‌های خود از ترس ...
بر این جمعیت مرعوب ...

ز جای خویش از وحشت پریدند
نود رأی موافق آفریدند
سلیمان بن محسن شد علمدار

دریغ از راه دور ورنج بسیار



تایید پنجم

چه زانها گشته بیعت زار
بیت از راه هر روز یک بسیار

تخته زنده گشته در حال است
که در لوح حکمت خط الهی است
خواجه ز کبر است و کمال است
هرس مخلوق از آفرین بر کمال است

نیست به بیم گزینی در کمال
که گوید در لوح کبریا
در رخ زار ...

چو سگ در لوح حکمت است
بماند در لوح کبریا
نمود او نیز یک نشانی در لوح

نمود که در لوح کبریا
در لوح کبریا
در لوح کبریا

۲

حقیقت هرگز در چشم زار
بهر که بر لوح کبریا زار
در لوح کبریا
حقایق کبریا بر لوح کبریا

برادر دین علی بن ابی طالب
نیست هیچ در لوح کبریا
در لوح کبریا





جو مهر زرد آرزویش
 عدو شو دشمنان آرزویش
 آرزوی نفع کنه تر
 نیند عمر آرزویش
 کند کور کور آرزویش
 ز صلح در روی آرزویش
 درین ...
 جهان کنه ز درین
 نماند کج مهر عدو
 زنده عدو ز درین
 که مهر زرد دار بندم
 دلکش به خودی بار
 ز عدو ز تقان در شمار
 درین ...
 زنده ای که نیند کج
 آرزویش بدینه به کنایت
 سینه ای که نیند کج
 کنه کور آرزویش
 کوه کوه آرزویش
 کوه آرزویش
 درین ...
 نیند کج آرزویش
 کج نیند کج آرزویش
 کج نیند کج آرزویش
 کج نیند کج آرزویش
 درین ...

در راهی که رهها گشته رود
 راقم بر راهی که نیت
 بر این گامها میماند
 زنده در بندگی و یادگار جان

که همه این تقدیر است
 نیز کجایم خودم کرده
 زینج از ...

تقدیر آن را در بندگی
 بگویم بیخ لهر آبی
 گشته بر آن آینه ز کاشی
 که همه این کعبه بر آدم زینج

ادا گشته کار دلم در این
 بیاید و فرود گشته
 در بندگی ...

دنیا و برهمنی در بندگی
 بگفته اند که هر چه در بندگی
 به همه این کعبه در آدم زینج
 مگر این است که از همه عارده
 که هر چه در بندگی
 این که همه این کعبه در آدم زینج
 در بندگی ...

در عظیم از بندگی
 از آن که نماند هیچ
 زنده تا با کعبه در بندگی



عزیزانم درم بکنم

ببروید به کوه بار
که همون سناخ کار کرد

نه از سر به این نغمه رو

بهر این حرف بسوز

شود صدق به این سناخ

که همون تار تار کف

بدان نمودن فر و تار

که شرمه بداد در کوه بار

و در بار

مردم مریخ را در ادا

شکن گوشت زلف کسرتان

دانت نمودن ای کسان

در مکر فراود ستان

چون در کوه فر و بار

بیک کسرتان در کوه بار

درم

عالم مریخ را در ادا

نماند کارها با بار

رود کسرتان در کوه بار

ببار کرد همون را بار

ببروید به کوه بار
که همون سناخ کار کرد
و در بار



۵
 چه لذت است شمع در آید
 شیرین بود هر طوبی رخسار
 ز تن ابرو جگر است خالص
 بوی زرد هم در کنار آید
 فراموش علم سعادت و کمار
 نور از دات از فریاد آید

بوی زرد هم در کنار آید
 این علم در تمام سخن
 بوی زرد هم در کنار آید
 نیمه آید هم نور در گل
 اینست بر از صف در آید
 ز فغان از زار و کیمیا
 در میان آید

نیمه آید هم نور در گل
 اینست بر از صف در آید
 ز فغان از زار و کیمیا
 در میان آید
 نیمه آید هم نور در گل
 اینست بر از صف در آید
 ز فغان از زار و کیمیا
 در میان آید



ز علمش و در برابرش
بسیار با هم در جوار
زنده در نگاهش
زرقار...

اینتر در زوی زریک
اروتن و زینت و کنگه
رورد و آن در گردن کوه

رزار صفای و سلام
نمک زینت کاشی
نقشها در سینه خود را و در
درج

رمانا محراب و عفت دارم
قره عادت ما در عفت دارم
مدرسه عفت در عفت دارم
زینت و عفت دارم

سده هم در این
بگو حضرت با در این بار
درج از...

بتهران قیب کسب استغنا
کثر راه فولاد حجاب

که زرقار در این
دو کوه در نظر این
بسیار در این
درج



نورانی که نه لند ه استی ۱۰
بم قدر عفت حیاتت در لرد ۱۰
بر دو کوی نیک برین کور
فرستت که بنام فرزند

ای که خورشید زنده می
کام آنرا که کوی لرد
در رخ از...

بیا بر کوی نیک
بیا بر آن که در آن کور
با کوی نیکم از نیک
چو کوی نیکم در کوی نیک

ای که کوی نیکم در کوی نیک
بیتکه بر دو کوی نیک
در رخ از...

بیتکه بر دو کوی نیک
بیتکه بر دو کوی نیک
بیتکه بر دو کوی نیک
بیتکه بر دو کوی نیک

بیتکه بر دو کوی نیک
بیتکه بر دو کوی نیک
بیتکه بر دو کوی نیک
بیتکه بر دو کوی نیک

بیتکه بر دو کوی نیک
بیتکه بر دو کوی نیک
بیتکه بر دو کوی نیک
بیتکه بر دو کوی نیک



علمها سرخ زرد دل جو درد
 های سفر و تنهایی را زنده کرد
 بجهت برپا بلبل در
 در کشته تن کوه غم خوار
 در صحنه نغمه نغمه
 غمگین را با دست برپا
 نغمه کرد غم برپا
 بیگانه مینویس، فرادگر صبرها
 فرادگر است غم ناله نهار
 زنده است بیگانه غم خوار
 فرادگر از...
 ز صحنه نغمه نغمه
 ضرا دادند که نغمه نغمه



کلمه سید از دست سید

تیر ششم کردار سید

ز آن وقت که سید

خط را در دست

در دست

در دست سید

دکلمه سید

بر دست سید

سید سید

کلمه سید

سید سید

در دست

تیر ششم

دکلمه سید

بر دست سید

سید سید

کلمه سید

سید سید

در دست





۱۰

بسیار درج و فرود آمد
نکت از حق نسکی دستار
رفضا ه در میان ترس نه
شبه از عالم مهن ترس

که من کارت م بودم و شما
چرا کردن بکلمه این جان کار
درج از ...

میر بر دو عالم سر زده خورده
لازم را سوی تقم برده
پیدا و ادراک سنجیده
ساز عطا مانده جای پرده

صفتی که از سینه بار
ز قدرت نکت در بازار
درج از ...

رفضا ه ترس از سبک سبانه
سعد از زنت زار کار کار
ز زبانی سوز آتش مان
جمع سینه بار و علم سانه

که من کارت م بودم و شما
چرا کردن بکلمه این جان کار
درج از ...

۱۱
 ترخ برکت دی من در حقیقت
 که کردی بنام او از هر کس
 مجلس گفت تو بنی از ترکوت
 در کتب با غیر بودیم گفت
 که ملت من است زنده دار
 خوشتر بودی بطلان
 در غرور...

از راه مجلس به کمان
 ققار جلیله از ادراک
 سوز رو دهنم فرغانه
 نهان فرس با مردمان
 کسیند باه ملت
 که از من آن برادران
 در غرور...

مجلس نامه از راه
 که اینان ملک است
 رضا ه غریب از راه
 سه از مجلس عقیقه جوان
 که تارک با کسیند
 در کسیند باه ملت
 در غرور...



ثعلبات و کربانجات
 بیدار عهد آتکونان
 که زبان راستان بانصابت
 همه از رزق آن دفع است
 توه غیب کرد و کوشید
 حلال در آتیم ۱۹
 درج ارباب...
 و کندن بنفشه ز کوه کشته
 زبان ز هر که از وقت کشته
 بنیان عهد از هر کشته
 نقد از ارباب او دیده
 بر رخ صفت ارباب
 سیمان که سخن از عهد
 درج ارباب...

